

# امیرارسلان

بازنویسی و تصویرگری:  
نورالدین زرین کلک





## پیش‌گفتار

رمان امیرارسلان اساساً و اصلاً روایتی است که هر شب، هنگام خواب ناصرالدین شاه قاجار، به صورت سریال شفاهی غیر اپیزودیک<sup>۱</sup>، از تخیل و زبان نقیب‌الممالک، داستان‌گوی دربار، برای خواباندن شاه نقل می‌شده است و گوینده آن قصه‌ای به جز انجام وظیفه تخیل‌زات ملوکانه و اتصال حضرتش به خوابی خوش و راحت نداشته است؛ کاری که مادران برای کودکان خردسال می‌کنند؛ اما قضای روزگار و نکاویت دختری ادب‌دوست و فرصت‌شناس، از فرزندان همان شاه خوش‌خواب، سبب شد آنچه که قرار بود به صورت امواج کم‌پژواکی در فضای اتاق خواب سلطان صاحبقران پراکنده و محو شود، روی کاغذ نوشته آید و بعد از یک قرن در قله ادبیاتی بنشیند که آن را ادبیات عامیانه می‌نامیم.

توضیح و تفسیر مفصل - اما هنوز ناکافی - این مقال را در مقدمه‌ای که استاد فاضل، شادروان دکتر محمدجعفر محبوب در چهل و اندی سال پیش نوشته است بخوانید؛ اما اگر خاصیتی پیش‌گفتار حاضر را از مقدمه مستطاب استاد محبوب متفاوت کند این نکته است که استاد، نه کاری کرده است که مخالف دلخواه‌اش بوده است و نه ستمی کرده است که من بر قلم خود روا داشته‌ام.

ساده بگویم؛ استاد محبوب بنای متروکه خاک‌گرفته‌ای را از دل فراموش‌خانه تاریخ ادبیات بیرون آورده آن را با درایت و ظرافت کارشناسانه خود پاک‌سازی و گردگیری فرموده پرتو نرافکن پژوهش جامع‌اش را بر کنج و زوایای نامرئی یا کمتر مرئی آن تابانده و دیدگان خواننده را به تماشای دیدنی‌های پراعجاب آن برده است؛ کاری سترگ و در خور.

اما آن‌چه این قلم کرده است تراشیدن، کاهیدن و لاغر کردن «پری‌غولی» بوده که در قوطی کوچک حوصله زمان ما جا نمی‌گرفته است.

در این مورد دو نکته گفتنی است:

۱. دوران ما، دوران ناصرالدین شاه قاجار نه، که حتی دوران پهلوی هم نیست و عامه مردم فراغتی برای خواندن کتاب‌های هزار صفحه‌ای ندارند، به ویژه اگر نیمی از آن هزار صفحه تفصیل مکرر صحنه‌های مطول، تعارفات مبالغه‌آمیز، عشرت‌های ملال‌انگیز و رجزخوانی‌های گزافه باشد.

---

(۱) سریال شفاهی «قیاسی است با مجموعه‌های تلویزیونی که امروز، جای قصه‌گویی و قصه‌خوانی‌های سنتی را گرفته؛ و «غیراپیزودیک» قیاسی است با - هم آن - هم قصه‌های اپیزودیک مانند هزار و یک شب.







## سفر خواجه نعمان و سود سرشار او

اما راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین‌گفتار و خوشه‌چینان خرمن‌سختدانی و صرافان بازار معانی و چابک‌سواران میدان دانش، توسنِ خوش‌خرام سخن‌را بدین‌گونه به جولان درآورده‌اند که در شهر مصر سوداگری بود خواجه نعمان نام، صاحب دولت و ثروت، سرد و گرم روزگار چشیده و جهان‌دیده، زیرک و عاقل. در علم رَمَل و اُسْطَرلاب و نجوم سرآمد جهان بود و از ماضی و مستقبل خبر می‌داد.

وقتی از اوقات، هوای سفر هندوستان به سرش افتاد. در رَمَل نظر کرد دید اُسْطَرلاب چنان نشان می‌دهد که اگر به این سفر برود مبلغ خطیری عاید او می‌شود و سود بسیار خواهد کرد. از این خبر خشنود گردید و فرمود غلامان متاعی که شایسته هندوستان بود بار بستند و در ساعت سَعد از شهر مصر بیرون آمد تا به کنار دریا رسید و کشتی طلبید.

ناخدا شِراع کشتی را کشید و بادبان را گشود. بادِ مراد وزیدن گرفت و کشتی چون تیر شهاب بر روی آب دریا روان شد.

مدت ده شبانه‌روز کشتی در روی آب می‌رفت. روز یازدهم، آفتاب به جای ظهر رسیده بود که از برابر، سیاهی جزیره‌ای نمایان شد. ناخدا شِراع کشتی را به طرف جزیره کشید. لنگر انداختند. خواجه گفت: شما این‌جا باشید تا من بروم قدری گردش کنم. از جا برخاست و از کشتی بیرون آمد و بنا کرد در جزیره گردش کردن. ناگاه صدای ناله‌ای شنید. به اثر ناله روان شد. در کنار چشمه درختی بسیار کهن دید.

در سایه آن درخت چشم خواجه‌نعمان بر آفتاب جمال و قد با اعتدال هیجده ساله دختری افتاد که از جایی که آفتاب طلوع می‌کند تا جایی که غروب می‌کند قرینه‌اش در تمام دنیا نیست.

هر مژده که برهم می‌زند به قدر هزار دانه اشک بر صفحه رخسارش فرومی‌ریزد و این ابیات را با خود می‌خواند:

ای فلک چند ز بی‌سامانی  
کو به کو دربه‌درم گردانی  
چند نازی تو به این حشمت و جاه  
به تو این جاه و جلال ارزانی